

## نواندیشی دینی و روش‌شناسی آن

استاد مصباح یزدی\* / تحقیق: جواد عابدینی\*\*

### چکیده

نواندیشی به معنای بازاندیشی در افکار و دیدگاه‌های دیگران، به منظور دستیابی به آرا و نظریه‌های جدید در حوزه دین و معارف دینی ممکن و بلکه ضروری است. ممکن است، به دلیل وجود آموزه‌ها و احکام ظنی و متغیر در دین، و ضروری است به دلیل لزوم مصونیت از دچار شدن به رکود و تحجر دینی. اما نواندیشی دینی همانند هر حوزه معرفتی و فکری دیگر و به دلیل اهمیت و حساسیت خاص آن، بیشتر از سایر موضوع‌ها، نیازمند ابزار و روش‌های صحیح و کارآمد است. در نوشتار حاضر، پس از تعریف نواندیشی دینی و بیان ماهیت و قلمرو آن، پیش‌نیازها، شرایط و قواعد راهبردی و به عبارت دیگر، روش‌شناسی نواندیشی دینی مورد بحث و واکاوی قرار گرفته است. کلیدواژه‌ها: دین، دین‌پژوهی، نواندیشی، نوآوری، نواندیشی دینی، روش‌شناسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

\* این مقاله بر اساس گفتارهایی از حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی - دام ظلّه - تهیه و تنظیم شده است.

\*\* دانش‌آموخته حوزه و کارشناس ارشد فلسفه، دریافت: ۸۸/۸/۲۰ - پذیرش: ۸۸/۹/۱۰

### طرح مسئله

ویژگی بارز و تمایزگر انسان از سایر موجودات، وجود نیروی تفکر و تعقل در اوست. این نیروست که گاه در قالب حس کنجکاوی او را به جست‌وجو و تحقیق برای کشف حقایق عالم و درنوردیدن مرزهای دانش وادار می‌سازد. تلاش برای معلوم کردن مجهولات و دست‌یابی به معلومات جدید و نو، برای انسان لذت‌بخش و ارضاکننده حس حقیقت‌طلبی و کمال‌جویی او و از مظاهر آن است. البته این امر حد و مرزی ندارد؛ نه از جهت طولی و نه به لحاظ عرضی. انسان هر قدر هم که دانش جدیدی کسب کند، چه به صورت عمق‌بخشی و کشف لایه‌های زیرین معرفت در یک رشته خاص باشد و چه به صورت گسترش سطحی معلومات در حوزه‌های گوناگون معرفتی - حتی دین و معرفت‌های دینی - باز هم عطش حقیقت‌طلبی در او خاموش نشده، بلکه با گسترش معلومات و دانسته‌ها شدیدتر خواهد شد.

اما زمانی که قرار است این نوگرایی و نوظللی در حوزه علم و معرفت، به‌ویژه در قلمرو دین و دین‌پژوهی، در قالب نواندیشی و نوآوری بروز و ظهور یابد، مسئله شکل حادثر و دقیق‌تری به خود گرفته، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌گردد. از آنجا که نواندیشی و نوآوری در دین، نسبت دادن مطالبی به دین است که در فرهنگ و سنت رایج در آن دین جدید و غیرمعهود می‌باشد و از سویی چون دین پدیده‌ای الهی و فرابشری است، نیازمند تخصص کافی در شناخت دین و روش‌های آن است. به عبارت دیگر، دین‌پژوه و به ویژه کسی که قصد دارد در حوزه دین و معارف دینی به نواندیشی و نوآوری پردازد، هم باید از محتوای دین و معارف آن آگاهی کافی داشته باشد و هم در روش‌شناسی آن و به کارگیری روش‌ها و شیوه‌های پژوهش در دین از مهارت کافی برخوردار باشد.

اصولاً برای اندیشیدن و تحقیق کردن در علوم مختلف، روش‌های گوناگونی وجود دارد؛ به گونه‌ای که حتی علمی به نام «متدولوژی» تدوین شده است که روش تحقیق در هر علمی را معین می‌کند. در این علم، مشخص می‌شود که در هر یک از شاخه‌های علوم، چگونه و با چه روشی باید تحقیق کرد تا به نتیجه صحیح رسید. اینکه این روش را چه کسی تعیین می‌کند و چگونه باید از آن استفاده کرد، موضوع دیگری است، اجمالاً طبیعت مسئله باید نشان دهد که راه حلش چیست و برای حل آن از چه روشی باید استفاده کرد. روش تحقیق در فیزیک با پژوهش در ریاضیات فرق دارد و همین‌طور پژوهش در بسیاری از علوم دیگر. تحقیق در تاریخ هیچ شباهتی به تحقیق در شیمی ندارد. در شیمی برای حل مسائل باید مواد را در آزمایشگاه با هم ترکیب کنید و از آزمایش‌ها نتیجه بگیرید. در اینجا مشاهده و آزمایش‌های عینی لازم است و تغییرات باید ثبت شود تا بتوان نتیجه‌گیری کرد. اما آیا در تاریخ هم می‌توان آزمایش کرد؟ آیا برای اینکه بدانیم رستم در چه زمانی بوده، کجا زندگی می‌کرده و با چه کسانی جنگیده است، باید به آزمایشگاه مراجعه کنیم؟ این روش در تاریخ به کار نمی‌آید. در تاریخ برای حل مسائل باید به اسناد و مدارک رجوع کرد. باید کتاب‌ها، سنگ‌نوشته‌ها، آثار باستانی و... از زمان‌های مختلف را به هم ضمیمه کرد تا قضیه‌ای کشف و مسئله‌ای حل شود.

به‌طور کلی علمای متدولوژی روش‌ها را به سه دسته کلی تقسیم کرده‌اند:<sup>۱</sup>

الف) روش‌های تجربی؛ در علوم مثل فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، هواشناسی، معدن‌شناسی و نظایر آن می‌توان از روش تجربی استفاده کرد. البته تجربه انواع مختلفی دارد، ولی سبک مشترک همه آن علوم روش تجربی است.

ب) روش‌های نقلی و تاریخی؛ دسته دیگری از علوم وجود دارد که در آنها باید صرفاً از اسناد و مدارک استفاده کرد. تاریخ، مثال روشن این دسته است.

ج) روش عقلی - تحلیلی؛ در مسائلی که صرفاً عقلی است، مثل مسائل علم منطق، الهیات - فلسفه الهی-، ریاضیات، به‌ویژه ریاضیات تحلیلی، تنها روش حل مسائل، روش تحلیلی و عقلی است. یعنی صرفاً از عقل می‌توان استفاده کرد؛ آن هم با روش تحلیلی و هیچ چیز دیگری نمی‌تواند نتیجه‌بخش باشد. در هیچ آزمایشگاهی نمی‌توان معلوم کرد که معادله درجه دوم چگونه حل می‌شود؛ این مسئله تجربه‌بردار نیست؛ زیرا موضوع آن تعدادی عدد محض است؛ چیزی نیست که عینیت داشته باشد تا بتواند متعلق تجربه واقع شود. حتی گاهی عدد هم نیست، بلکه صرفاً نمادهایی است که علائم قراردادی مفاهیم‌اند.

اکنون پرسش این است که روش‌شناسی نواندیشی دینی چیست و آیا اصول و ضوابط خاصی بر نواندیشی دینی حاکم است؛ اگر چنین است آن اصول کدامند؟ هدف مقاله حاضر معرفی اجمالی روش‌شناسی نواندیشی دینی و تبیین برخی از قواعد راهبردی آن است. مطلب را با توضیح مختصری درباره حقیقت نواندیشی دینی آغاز می‌کنیم.

#### چیستی نواندیشی

نواندیشی به معنای از نو درباره مسائل فکر کردن است؛ یعنی افراد به پژوهش‌ها و نظریه‌های گذشتگان اکتفا نکرده، درصدد باشند از طریق بازاندیشی در افکار پیشینیان بر مبنای مقدمات یقینی‌تر و به کار بردن روش صحیح‌تر، به نتایج نو و جدید دست یابند. بر اساس این تعریف، عنصر اصلی نواندیشی، تفکر و اندیشه است که در صورت همراه بودن با دو شرط مزبور - ابتدا بر مقدمات یقینی‌تر و به کار بردن روش صحیح‌تر - می‌تواند منجر به نوآوری و تولید علم جدید گردد. واژه «اندیشیدن» یا «فکر کردن» معنای خاصی دارد که در این بحث باید به آن توجه داشت، و گرنه موجب برخی سوء برداشت‌ها و سوء تفاهم‌ها خواهد شد. فکر منطقی و استدلالی بر مقدماتی مبتنی است که تنظیم آن مقدمات انسان را به

یک نتیجه خاص می‌رساند، اما اگر فکر کردن بدون مقدمات منطقی باشد، نتیجه‌ای که از آن گرفته می‌شود، اعتبار نخواهد داشت. برای مثال، انسان گاهی اموری را تصور می‌کند یا حدس می‌زند و یا اوهام و خیالاتی به ذهن او خطور می‌کند که احیاناً خودش هم می‌داند تصورات باطلی است. در این موارد گفته نمی‌شود «او فکر می‌کند؛ این طور نیست که هر چه به ذهن انسان آمد، فکر باشد.<sup>۲</sup> حقیقت فکر کردن این است که انسان از مقدماتی شروع کند و به یک نتیجه منطقی برسد؛ «والفکر حركة إلى المبادئ و من المبادئ إلى المراد».<sup>۳</sup> فکر یک فعالیت ذهنی است که به شکل یک حرکت منظم انجام می‌گیرد؛ به این صورت که موضوعی به ذهن انسان می‌آید و ذهن فعال می‌شود؛ درباره‌اش می‌کاود و مقدمات مناسبی برای آن پیدا می‌کند. وقتی به آن مقدمات رسید، آنها را تنظیم می‌کند. پس از آن بار دیگر به آن نقطه اول برمی‌گردد؛ جایی که حرکت خود را از آنجا آغاز کرده بود.

نمونه‌های زیادی در این زمینه وجود دارد. ما همیشه و در هر موضوعی همین‌گونه عمل می‌کنیم؛ ابتدا مشکلی در یک زمینه خاص مثل اقتصاد، فرهنگ، سیاست و... برای ما پیش می‌آید و درصدد برمی‌آیم آن را حل کنیم. اولین چیزی که وارد ذهن می‌شود خود همین مشکل است و ما می‌خواهیم درباره آن فکر کنیم. اما فکر کردن از لحظه‌ای شروع می‌شود که ذهن از این مشکل به طرف مقدمات سیر می‌کند؛ یعنی در معلومات خود جست‌وجو می‌کند تا چیزهایی را بیابد که به کمک آنها این مشکل را حل کند. این بدان دلیل است که در میان معلومات انسان، همه چیز به همه چیز مربوط نیست. بنابراین، باید در بین دانسته‌های خود جست‌وجو کرده، معلوماتی را پیدا کرد که مربوط به آن موضوع و مشکل باشد و بتوان برای حل این مشکل از آنها استفاده کرد. بنابراین، ذهن در

بین دانسته‌های خود جست‌وجو می‌کند و مسائل متناسب با مشکل را می‌یابد؛ سپس آنها را تنظیم و در آخر به نتیجه‌نهایی رسیده و مشکل را حل می‌کند. این مقدمات گاهی یقینی<sup>۴</sup> و غیر قابل شکاکند و گاهی معلوماتی هستند که در آنها ابهام وجود دارد. اگر آن مقدماتی که می‌خواهیم در فکر از آنها استفاده کنیم «بین» و هیچ ابهامی نداشته باشند، نتیجه‌ای هم که با تنظیم آنها به دست می‌آید یقینی خواهد بود و نمی‌توان در آن تردید کرد. این گونه استدلال‌ها و فکرها که انسان را به نتیجه یقینی می‌رسانند، فراوان وجود دارد. مسائل ابتدایی ریاضی یکی از مثال‌های ساده این موضوع است. پرتقال فروشی چند جعبه پرتقال خرید؛ مقداری از آن خراب شد و بقیه را به فلان قیمت فروخت. حالا او سود کرده یا زیان و اگر سود کرده است چقدر؟ مقدماتی که در اینجا باید به آنها رجوع کنیم، همان اعداد و ارقامی است که در این مسئله داده شده است؛ اگر اینها روشن و یقینی باشند و به شکل صحیح تنظیم شوند، انسان را به جواب روشن و قطعی می‌رسانند. در این گونه مسائل که فرمول‌های زیاد پیچیده‌ای ندارند و زود به نتیجه می‌رسند، انسان مطمئن می‌شود که نتیجه همین است و هیچ اشتباهی نکرده است؛ اما اگر فرمول‌ها پیچیده باشند و حل مسئله به زمان زیادی نیاز داشته باشد، چه بسا انسان در بین حساب کردن اشتباه کند و مثلاً به جای عمل جمع، تفریق انجام بدهد یا بالعکس و یا عدد را اشتباه کند و به جای آن عدد دیگری بنویسد و در نتیجه به پاسخ درست نرسد. با این حال، فراوان اتفاق می‌افتد کسی که ریاضیات را به درستی فراگرفته و مقدمات استدلال را هم به درستی انتخاب کرده و تنظیم می‌کند، به نتیجه یقینی می‌رسد؛ اما اگر مقدمات استدلال اشکال داشته باشد و یا به شکل صحیح تنظیم نشده باشند، نتیجه صحیح به دست نخواهد آمد. در سایر مسائل فکری و حتی مسائل سیاسی نیز چنین روندی وجود دارد. وقتی یک مشکل سیاسی پیش می‌آید، چگونه باید آن را حل کرد؟ در اینجا

سیاست‌مدار مانند دانش‌آموزی می‌اندیشد که می‌خواهد مسائل ریاضی را حل کند؛ یعنی مقدماتی تنظیم می‌کند و به نتیجه‌ای می‌رسد. در اینجا نیز اگر مقدمات یقینی باشد، نتیجه یقینی است؛ هرچند در مسائل سیاسی مقدمات یقینی خیلی زیاد نیست و در نتیجه، پیش‌بینی یقینی هم نسبت به نتایج کم اتفاق می‌افتد. بسیاری از سیاست‌مداران فکر می‌کنند نتیجه هم می‌گیرند، اما درست از آب در نمی‌آید؛ زیرا مقدمات آن یقینی نیست و یا به شکل صحیح کنار هم چیده نشده‌اند.

پس اولاً مقصود از اندیشیدن، هر چیزی نیست که به ذهن انسان بیاید، بلکه سیری است منظم از یک مسئله به مقدماتش و سپس بازگشتن از مقدمات به نتیجه؛ ثانیاً هر نوع اندیشیدنی لزوماً به نتیجه درست منجر نمی‌شود، بلکه انسان گاهی اشتباه می‌کند؛ مانند حسابگری که در حساب‌ها اشتباه می‌کند. نتیجه درست هنگامی به دست می‌آید که اولاً مقدمات فکر و استدلال یقینی باشد و ثانیاً سیر به مقدمات، عالمانه و با مهارت انجام گرفته باشد و در تنظیم آنها اشتباهی رخ نداده باشد. اما از آنجا که فکرهای دارای نتیجه یقینی بسیار کم و درصد افکار صحیح یقینی که قابل تردید نباشد - نسبت به آنهایی که قابل تردیدند - خیلی کمتر است، نتایجی هم که گرفته می‌شود صددرصد قابل اطمینان نخواهد بود؛ مگر در جایی که مقدمات صددرصد یقینی و فاصله مقدمات با نتیجه هم کم باشد؛ به گونه‌ای که انسان در این فاصله‌ها کمتر اشتباه کند.

آن‌گونه که تاریخ علم نشان می‌دهد، در علوم مختلف بسیاری از مسائل وجود داشته که بشر درباره آنها اندیشیده و به نتایجی رسیده است؛ اما بعدها معلوم شده است که آن نتایج اشتباه بوده‌اند. علت آن این است که یا در فکر کردن از مقدمات یقینی استفاده نشده و یا در تنظیم مقدمات اشتباه شده است؛ به تعبیر منطقدانان، یا ماده قیاس نقص داشته است یا صورت قیاس.

بنابراین، مقصود از نواندیشی آن است که افراد به پژوهش‌ها و نظریه‌های گذشتگان اکتفا نکرده، درصدد باشند از طریق بازان‌دیشی در افکار پیشینیان بر مبنای مقدمات یقینی‌تر و به کار بردن روش صحیح‌تر به نتایج نو و جدید دست یابند. به عبارت دیگر، فرض کنند که این مسئله حل نشده است و از نو تحقیق کنند و راه حلی برای آن بیابند. در این صورت است که علم پیشرفت و سطح معلومات بشر افزایش می‌یابد. افزون بر اینکه در عمل هم نتایج بهتری خواهد داشت.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا مسائل دینی که یکی از زمینه‌های فکری انسان است و نیاز به فکر کردن دارد، مشمول نواندیشی و نوآوری می‌باشد؟ یعنی آیا باید در دین و مسائل دینی هم از نو فکر، و مطالب و آرای جدیدی مطرح کنم؟ آیا اصلاً نواندیشی در دین مطلوب است و موجب تکامل آن می‌شود یا نه؟ اگر آری، آیا هر فکر جدیدی که در دین مطرح می‌شود مقبول و معتبر است یا اینکه میان افکار جدید که در دین مطرح می‌شود تفاوت وجود دارد؟ اگر تفاوتی هست معیار آن چیست و چگونه می‌توان افکار جدید معتبر را از افکار غیرمعتبر تمییز داد؟ این پرسش‌ها جدی است و نتایج عینی هم به دنبال دارند. تأثیراتی که پاسخ به آنها در زندگی عملی دین‌داران می‌تواند داشته باشد، غیرقابل انکار است. بنابراین، درخور هرگونه تأمل و پژوهش می‌باشند.

#### نواندیشی دینی

پیش از این گفتیم که پژوهش در هر علم و هر شاخه‌ای از علوم، روش خاصی دارد که برای حل مسائل آن علم باید از آن روش استفاده کرد. یکی از مهم‌ترین و شایع‌ترین علل وجود خطا و اشتباه در افکار انسان، استفاده از روش نادرست و یا کاربرد نادرست روش صحیح است. برای مثال، در طب قدیم همه مواد را به



دو دسته کلی تقسیم می‌کردند؛ برخی از آنها طبیعت و مزاج سرد داشتند و دسته‌ای دیگر دارای طبیعت گرم بودند. هر یک از این دو قسم نیز یا تر هستند و یا خشک. بنابراین، اشیا در چهار دسته کلی قرار می‌گیرند: الف) گرم و خشک؛ ب) گرم و تر؛ ج) سرد و خشک؛ د) سرد و تر. این تقسیم‌بندی مبنای همهٔ مسائل طب بود و تمام بیماری‌ها را براساس همین دسته‌بندی درمان می‌کردند. برای مثال، می‌گفتند فلانی سردی کرده است و باید چیز گرمی به او داد تا بیماریش برطرف گردد یا برعکس. این روشی بود که در طب قدیم به آن عمل می‌شد؛ اما آیا این روش برای تشخیص بیماری‌ها صحیح است؟

با کشف ابزارهای دقیق‌تر برای تجربه و گسترش شیوه‌های تجربه و پیدایش طب شیمیایی، معلوم شد این روش کلیت ندارد و برای درمان همهٔ بیماری‌ها و حل همهٔ مسائل طب نمی‌توان از آن استفاده کرد. به‌طور کلی، وقتی در علوم نادرستی یا کافی نبودن روش‌های گذشته معلوم شد، باید از روش‌های صحیح و جدید استفاده کرد تا به نتایج صحیح‌تر یا یقینی‌تر دست یافت.

اکنون باید دید که آیا این گونه خطاها و اشتباه‌ها که منشأ آنها به کار بردن روش‌های نادرست و یا استفاده نادرست از روش‌های صحیح است در پژوهش‌های دینی نیز اتفاق می‌افتد یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا برای نواندیشی و نوآوری در حوزهٔ دین و مطالعات دینی نیز باید روش‌های درست را شناخت و آنها را به کار برد؟ اگر چنین است، آن روش‌ها کدامند؟ بنابراین، برای حل مسئله نواندیشی در دین، ابتدا باید خود دین و روش‌های تحقیق در آن را شناخت. با تحصیل این شناخت، می‌توان صحت و سقم افکار و اندیشه‌های دینی گذشتگان و روش‌هایی را که آنان در فهم دین به کار برده‌اند ارزیابی، و روش صحیح‌تر و متقن‌تر را در این زمینه - به فرض وجود -، کشف کرد.

### دین و روش‌های تحقیق در آن

جامعه‌شناسان و دیگران برای دین تعریف‌های گوناگونی ارائه کرده‌اند که غالباً با یکدیگر قابل جمع نیستند. بررسی تک‌تک آنها ما را از بحث اصلی دور می‌کند و بی‌فایده است. در اینجا مقصود ما از دین، معنای «آیین» و مجموعه‌ای از اعتقادات نیست. در این معنا، بت‌پرستی نیز نوعی دین است. حتی می‌توان بی‌دینی را نیز یک نوع دین تلقی کرد؛ کسی که معتقد است خدایی و پیغمبری نیست، به این معنا دین‌دار است؛ این هم نوعی اعتقاد است. خداوند متعال در سوره کافرون خطاب به مشرکین می‌فرماید: «لکم دینکم ولی دین» (کافرون: ۶) دین شما مال خودتان؛ یعنی مشرکان نیز دین داشتند و آن بت‌پرستی بود. مقصود ما از دین مجموعه‌ای متشکل از سه بخش اعتقادات، اخلاق و احکام است. اموری وجود دارد که باید به آنها معتقد بود؛ مانند اعتقاد به اینکه خدا و قیامتی هست و... . مصداق بارز این اعتقادات همان اصول دین است. امور دیگری وجود دارد که انسان باید بر اساس آنها خودسازی کند و از این طریق ملکاتی کسب کند این مسائل جزو اخلاق است و نهایتاً، دسته سومی نیز وجود دارد که مستقیماً به رفتار انسان‌ها مربوط می‌شود؛ یعنی احکام فردی و اجتماعی که فقه متضمن آنهاست. علمی که بر این سه مقوله منطبق‌اند عبارتند: از کلام، اخلاق و فقه.

اکنون باید ببینیم روش تحقیق در هر یک از این سه بخش چیست. طبعاً هر یک از آنها روش خاصی برای تحقیق دارد؛ مسائل کلام را با روش عقلی و نقلی اثبات می‌کنند؛ برخی از اعتقادات را فقط با دلیل عقلی می‌توان اثبات کرد؛ نظیر اعتقاد به وجود خدا و اثبات لزوم نبی؛ برای اثبات وجود خدا نمی‌توان از دلایل تجربی یا نقلی استفاده کرد. بنابراین، روش تحقیق در بخشی از اعتقادات دینی روش تحلیلی و استفاده از برهان عقلی است و روش‌های تجربی و دیگر روش‌ها در آن کاربردی ندارند.

برخی دیگر از اعتقادات با دلیل نقلی اثبات می‌شوند؛ مانند نبوت انبیا، نبوت پیغمبر اسلام و امامت ائمه علیهم‌السلام و یا مسئله غدیر و جانشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام. غدیر مسئله‌ای تحلیلی نیست، بلکه یک حادثه عینی است که در تاریخ اتفاق افتاده است. برای حل مسئله تاریخی باید از روش نقلی و تاریخی استفاده کرد و آن بررسی اسناد و مدارک است و راه دیگری ندارد.

در زمینه اخلاق، اصول و قواعد کلی را با عقل اثبات می‌کنیم، ولی جزئیات اخلاق، به ویژه اخلاق دینی را باید از آیات و روایات استخراج کنیم. در فقه نیز اغلب از دلایل نقلی استفاده می‌شود، ولی گاهی با ادله عقلی نیز برخی از مسائل فقهی اثبات می‌گردد. اینکه نماز صبح دو رکعت است یا بیشتر و یا کمتر، از راه تجربه یا تفکر عقلی به دست نمی‌آید، بلکه فقط با مراجعه به اسناد و مدارک باید حل گردد. به عبارت دیگر، ما بنده خدا هستیم و باید به دنبال جلب رضایت خدا باشیم؛ اما رضایت خداوند را نمی‌توان در آزمایشگاه و با مشاهده و تجربه و در این زمینه خاص، از طریق تفکر عقلانی محض به دست آورد، بلکه باید دید خداوند در این مورد به پیغمبر خود چه فرموده است. برای کشف این مطلب باید به اسناد و مدارک دینی نظیر روایات مراجعه کرد. بنابراین، اینکه گاهی گفته می‌شود برای کشف احکام دینی باید تجربه کرد و مثلاً دید آیا با دو رکعتی خواندن نماز صبح احساس بهتری به انسان دست می‌دهد یا با سه رکعتی خواندن آن، و یا به رؤیا و مکاشفات شخصی استناد گردد، سخن بیهوده و باطلی است. برای تحقیق و اثبات اینکه خدا از ما چه خواسته است، باید ببینیم خداوند چه فرموده است؛ نه اینکه به هوس‌ها، خیالات و حالات خود استناد کنیم. با این روش‌ها نمی‌توان در دین نوآوری و نواندیشی کرد.

قلمرو نواندیشی دینی

اما آیا در دین<sup>۵</sup> هیچ‌گونه نواندیشی و نوآوری ممکن نیست؟ این پرسش جدی

است و برای پاسخ دادن به آن باید به مطالب پیشین بازگردیم. گفتیم انسان در تفکرات خود بسیار دچار اشتباه می‌شود، اما در مواردی که فکر به مقدمات یقینی و ساده منتهی می‌شود، احتمال اشتباه بسیار کم است و می‌توان به نتایج قطعی و یقینی دست یافت. بنابراین، باید بررسی کرد که آیا در دین از این گونه مقدمات یقینی وجود دارد یا خیر؟ پاسخ مثبت است؛ بسیاری از گزاره‌های دینی از چنان قطعیتی برخوردارند که جای هیچ‌گونه تردیدی در آنها وجود ندارد و از صدر اسلام تاکنون احدی در آنها تردیدی روا نداشته است و این، به علت وجود دلایل روشن و قطعی درباره آنهاست. برای مثال، هیچ مسلمانی در هیچ جای عالم در اینکه نماز را باید به طرف مسجدالحرام خواند یا ماه رمضان را باید روزه گرفت، تردید نداشته و ندارد و هیچ‌گاه احتمال خلاف آن را نمی‌دهد؛ برای نمونه، به جای روزه ماه رمضان روزه محرم را واجب نمی‌داند یا به جای اینکه به سمت کعبه نماز بخواند، به طرف بیت‌المقدس و یا مکان دیگری نماز نمی‌خواند. آیا کسی احتمال می‌دهد این نماز درست باشد؟ این مسائل همان است که به نام «ضروریات دین» معروفند؛ مسائلی که هیچ مسلمانی در آنها شک نمی‌کند و اصلاً اسلام مساوی است با همین امور. تردید در این مسائل به معنای نشناختن دین اسلام و یا اعتقاد به دین دیگری است. در این مسائل جای هیچ‌گونه نواندیشی و نوآوری وجود ندارد. نواندیشی در این مسائل نظیر نواندیشی در بدیهیات ریاضی است؛ همان‌گونه که تحقیق و نوآوری در قضایایی همچون  $2+2=4$  یا «مجموع زوایای داخلی مثلث ۱۸۰ درجه است» بیهوده و غیرمعقول است، نوآوری در یقینیات و ضروریات دین نیز نامعقول و غیرممکن است.<sup>۶</sup>

اما بسیاری از احکام و گزاره‌های دینی غیریقینی و ظنی‌اند؛ زیرا از دلایل قطعی و یقینی برخوردار نیستند و به همین دلیل مورد اختلاف دین‌شناسان واقع می‌شوند. نظیر بسیاری از گزاره‌هایی که مربوط به احکام فرعی عملی و یا

جزئیات مسائل اعتقادی یا اخلاقی‌اند. در این موارد، مجال برای نوآوری و نواندیشی وجود دارد و می‌توان بر اساس دلایل متقن‌تر، نظریه‌های جدیدی مطرح کرد. اما نواندیشی در این موارد شرایط و ضوابطی دارد و این‌طور نیست که هر کس هرگونه که خواست، مجاز باشد حرف نو و فکر نو عرضه کند.

### روش‌شناسی نواندیشی دینی

این بحث در سه بخش قابل ارائه است: الف) پیش‌نیازها؛ ب) پیش‌فرض‌ها؛ ج) قواعد راهبردی.

#### الف) پیش‌نیازها

نواندیشی و پیشرفت در علم پدیده‌ای اتفاقی و تصادفی نیست؛ افرادی همچون ابن‌سینا، نیوتون و... به طور تصادفی ظهور نکرده‌اند. بر اساس آنچه در فلسفه و الهیات ثابت شده است، هیچ پدیده‌ای در عالم به‌طور تصادفی اتفاق نمی‌افتد، بلکه همه چیز تابع علل و اسباب خاصی است. اگر این اسباب و علل را شناسایی کرده، راه استفاده از آنها را بهتر یاد بگیریم و بدانیم که چه باید کنیم تا ابن‌سیناها و ملاصدراهای بیشتری داشته باشیم، نتایج بهتری در پیشرفت علم و صنعت و ترقیات معرفتی به دست خواهیم آورد.

افزون بر این، امر تصادفی و اتفاقی قابلیت توصیه و سفارش ندارد، بلکه باید منتظر بود تا اتفاق بیفتد. معنای توصیه‌هایی که بزرگان و اندیشمندان درباره نواندیشی و نوآوری کرده‌اند این است که برای این امر راه‌کارهایی وجود دارد؛ باید آنها را شناخت و از آنها استفاده کرد.

نکته دیگر این است که نواندیشی و پیشرفت علمی یک حرکت مکانیکی با علل و اسباب طبیعی نیست، بلکه یک پدیده انسانی است و نیازمند حرکت انسانی آگاهانه برنامه‌ریزی شده است؛ یعنی باید کسانی وجود داشته باشند که

دارای درک، انگیزه و راه‌کار باشند و در جهت آن راه‌کار تلاش کنند تا به نتیجه برسند؛ نه اینکه بر اثر یک حرکت مکانیکی و عامل طبیعی پدیده‌ای به وجود آید. اگر این حرکت، مکانیکی و طبیعی بود، باز هم آن توصیه‌ها جایی نداشت، بلکه باید عامل طبیعی به وسیله محرکی به وجود می‌آمد تا اثر خود را بگذارد؛ در صورتی که می‌دانیم این گونه نیست.

حال که پیشرفت علم و نوآوری حرکتی انسانی است، این موضوع بخشی از مطالعات علمی قرار گرفته و مسائلی درباره آن مطرح خواهد شد؛ مانند اینکه انسان چگونه به سمت هدفی سوق داده می‌شود یا برای انجام دادن کاری انگیزه پیدا و به طرف آن حرکت می‌کند و یا دیگران را به انجام دادن آن وادار کند و بالاخره به نتیجه مطلوبی برسد. اینها رفتارهای انسانی و تابع اسباب و عللی هستند که باید در علوم همچون مدیریت، جامعه‌شناسی و مخصوصاً روان‌شناسی و به ویژه علوم دینی و اسلامی مورد بحث قرار گیرند.

در ادامه، به برخی از مهم‌ترین این علل و اسباب اشاره می‌کنیم؛ یکی از این علل حس کنجکاوی در انسان است. حس کنجکاوی یکی از غرایزی است که از بدو تولد در همه انسان‌ها وجود دارد، ولی در برخی افراد از همان دوران کودکی به صورت قوی‌تری بروز و ظهور دارد. افراد دارای این نیروی خدادادی، بیش از سایرین درصدد کشف علل و معلولات هستند. حس کنجکاوی که مراتب مختلفی در افراد دارد، عاملی است که برای ابتکارات و خلاقیت‌ها و دنبال کردن مسائل علمی مؤثر است.

عامل مؤثر دوم پشتکار است. بسیاری از افراد کنجکاو هستند، اما کنجکاوی آنها در یک محدوده معینی است و خارج از آن محدوده زود خسته شده، دست از جست‌وجو برمی‌دارند. کسانی که از مراتب بالای کنجکاوی برخوردارند، ویژگی دیگری دارند و آن صبر، استقامت و پشتکار در انجام دادن کار است.

ویژگی دیگری که در بعضی از افراد وجود دارد، همت بلند است؛ بعضی کنجکاو هستند و استقامت و پشتکار هم دارند، ولی آن را صرف اموری می‌کنند که قابل پیش‌بینی است و چندان نتیجه‌ای ندارد و اگر نتیجه‌ای هم داشته باشد شخصی و محدود است. اما بعضی افراد همت‌های بلندی دارند و به مسائلی می‌اندیشند که اگر کشف شود، نفعش مخصوص خودشان نیست، بلکه می‌توانند یک جامعه را متأثر و بشریت را منتفع کنند؛ نمونه‌های این افراد در عالم زیادند. برای مثال، سه نسل از محققان زحمت کشیدند و تحقیق کردند تا توانستند الفبای خط میخی را کشف کنند. نسل اول که این کار را شروع کردند و به نتیجه هم نرسیدند، امیدی نداشتند که نفعی مادی عایدشان شود؛ یک عمر زحمت کشیدند و به نتیجه نرسیدند، و در واقع باید این کار رها می‌شد. اما نسل دوم کار را ادامه داد و به وسیله قرائنی که به دست آوردند، تا اندازه‌ای پیشرفت کردند؛ تا اینکه نسل سوم الفبای میخی را کشف کرد. کشف این الفبا نمی‌تواند فقط به انگیزه نفع شخصی باشد، بلکه باید کسانی با همت بلندتری باشند تا بتوانند از عهده چنین کارهایی برآیند. نمونه دیگر، کشف دارو برای درمان بیماری‌هایی است که خود شخص کاشف به آنها مبتلا نبوده است، بلکه هدف او خدمت به دیگران بوده است. این یک ویژگی خاص روانی است که در همه انسان‌ها وجود ندارد، ولی از دوران طفولیت به بعد می‌توان به تدریج آن را شناسایی کرد.

عوامل مزبور ویژگی‌های شخصی‌ای هستند که هر کس بخواهد کشف جدیدی کند و مرزی را شکسته، فراتر از حد معمول در علم پیشرفت کند، باید واجد آنها باشد. اگر بخواهیم به حرکت پیشرفت دانش و نوآوری و نواندیشی شتاب دهیم، باید کسانی را که دارای ویژگی‌های مزبور هستند شناسایی، و این ویژگی‌ها را در آنها تقویت کنیم. این کار را می‌توان از دوران دبستان آغاز کرد. این ویژگی‌ها قابل بررسی هستند و می‌توان تحقیق کرد کدام‌یک از دانش‌آموزان برای پیشرفت علمی به‌طور خدادادی واجد آن می‌باشد.

عوامل مزبور، عواملی درونی و خدادادی هستند که باید آنها را در افراد شناسایی کرد؛ اما افزون بر این عوامل، عوامل بیرونی‌ای نیز وجود دارد که برای پیشبرد و شتاب دادن به جریان نواندیشی و پیشرفت دانش لازم‌اند. یکی از این عوامل، تشویق و ایجاد انگیزه در افراد است. روش‌های مختلف تقویت رفتار، در روان‌شناسی مطرح شده است و با توجه اختلاف سنین و اختلاف تلاش افراد فرق می‌کند؛ برخی افراد را می‌توان با لوازم و امکانات مادی نظیر پول، پست و مقام، جایزه و مدال تشویق کرد؛ گروهی با تحسین و معرفی به دیگران تشویق می‌شوند و کسانی هم که دارای ایمان قوی هستند و باورها و ارزش‌های دینی‌شان مستحکم است، عوامل تشویقی‌شان فراتر از تشویق‌های مادی و دنیایی است. انگیزه‌هایی که دین می‌تواند برای کارهای خیر ایجاد کند، قابل مقایسه با تشویق‌های مادی نیست. برخی افراد اگر بدانند یا احتمال دهند که با انجام کاری رضایت خداوند و اولیای او را به دست خواهند آورد، با تمام وجود آن کار را انجام خواهند داد و حتی حاضرند همه عمر خود را با تحمل تمام رنج‌ها و مشقت‌هایی که ممکن است داشته باشد، صرف انجام آن کار کنند.

به هر حال، برای نوآوری و پیشبرد دانش باید از ابزارهای خاص آن استفاده کرد؛ ابتدا باید افرادی را که واجد استعداد این کار هستند و ویژگی‌های خدادادی قوی دارند شناسایی کرد، و این ویژگی‌ها را به وسیله عوامل تشویقی تقویت کرد. البته باید بیش از تشویق‌های مادی، به تشویق‌های معنوی و الهی اهتمام داشت و آنها را رواج داد.

افزون بر این، عامل دیگری نیز وجود دارد که شاید بتوان آن را عامل درونی اکتسابی دانست و آن این است که محقق همواره باید از روحیه جسارت و جرئت علمی برخوردار و این نکته را به خاطر داشته باشد که نوابغ و بزرگان هر قدر هم که با عظمت و از شخصیت علمی والایی برخوردار باشند، همواره



احتمال اشتباه و خطا در پژوهش‌ها و اظهارات‌شان وجود دارد.<sup>۷</sup> منطقدانان قدیم معمولاً در پایان کتاب‌های خود فصلی با عنوان «مغالطات» می‌آوردند و در آن، انواع مغالطاتی را که ممکن است انسان در فکر و استدلال کردن دچار آن شود و یا به عمد گفتار خود را مقرون به آنها سازد، ذکر می‌کردند. در واقع، با آموختن این بحث فرد محقق می‌تواند مواضع خطا و اشتباه در آموزه‌ها و افکار دیگران را شناخته، نشان دهد که نظریه‌های آنان درست نیست و باید از نو درباره مسائل مورد نظر اندیشید.

### ب) پیش‌فرض‌ها

دین‌پژوهی که قصد نواندیشی و نوآوری در دین دارد، نظیر هر پژوهشگر دیگری طبعاً با پذیرش مجموعه‌ای از مفروضات و پیش‌فرض‌ها شروع به کار می‌کند. در ادامه به برخی از این پیش‌فرض‌ها اشاره می‌کنیم.

#### ۱. امکان نواندیشی و نوآوری در دین

اولین پیش‌فرض این است که نواندیشی دینی و نوآوری در دین، امری ممکن است. این پیش‌فرض، به معنای نفی و رد تحجرگرایی در حوزه دین‌پژوهی است. مهم‌ترین دلیل امکان نوآوری در دین، وجود گزاره‌های ظنی و احکام متغیر در دین می‌باشد. در گزاره‌های ظنی، از آنجا که یقینی و قطعی نبوده، احتمال نادرستی و عدم مطابقت آنها با واقع داده می‌شود، مجال برای تحقیق و بررسی بیشتر و ارائه نظریه جدید وجود دارد.

گزاره‌های دینی از جنبه دیگر به ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند؛ دسته اول گزاره‌های ثابت یا ضروریات دین است که شاکله اصلی دین را تشکیل داده، همیشگی و غیرقابل تغییرند و عدم پذیرش آنها مساوی با رد و انکار دین مزبور است.<sup>۸</sup> این گزاره‌ها از اصلی‌ترین و قطعی‌ترین منابع دین - در مورد اسلام عقل

قطعی، قرآن و روایات متواتر - و دارای دلالت روشن به دست می‌آیند. در این دسته از گزاره‌ها، همچنان‌که گفتیم، امکان نوآوری و نظریه‌پردازی وجود ندارد. تنها تحول ممکن در این بخش، ارائه استدلال‌های بیشتر و بهتر است.

دسته دوم احکام متغیر دین هستند که شامل برخی از گزاره‌های اخلاقی و احکام عملی می‌باشند. دلیل امکان تغییر در این دسته از گزاره‌ها آن است که تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند و چون این مصالح و مفاسد ثابت نیست - به تناسب تغییر در اوضاع و احوال و شرایط زمانی و مکانی و دگرگون شدن نیازهای انسان دچار تغییر می‌گردند - احکام تابع آنها نیز تحول و تغییر پیدا می‌کنند.

## ۲. امکان وجود خطا در افکار پیشینیان

همان‌طور که بیان شد، نواندیشی به معنای بازاندیشی و تفکر دوباره دربارهٔ مسائلی است که گذشتگان دربارهٔ آنها بحث، و چه بسا راه‌حلی برای آنها ارائه کرده‌اند. از این روی، کسی که قصد نوآوری در دین دارد، باید فرض وجود خطا و اشتباه در افکار و اندیشه‌های گذشتگان را معقول و ممکن بداند و در نتیجه، در صدد رفع آن اشتباه و رسیدن به پاسخ صحیح‌تر باشد. البته این بازاندیشی منحصر به خود مسائل نیست، بلکه ممکن است در پیش‌فرض‌ها، روش‌ها و ابزار بررسی مسائل و یا در دلایل آنها باشد. بنابراین، چه بسا خطای احتمالی در افکار گذشتگان در شیوه‌ها، روش‌ها و پیش‌فرض‌ها باشد، نه در خود مسائل و پاسخ آنها. حتی ممکن است مسئله‌ای به هیچ‌وجه مورد توجه آنها نبوده باشد، ولی در صورت پرداختن به آن، با همان شیوه‌ها و ابزار رایج بررسی می‌شد. بنابراین، نوآوری ممکن است به صورت ارائه راه‌حل جدید برای مسائل، تعریف روش‌های نو، اقامه دلایل تازه و یا طرح مسئله نو باشد.

### ج) قواعد راهبردی نواندیشی دینی

برای نواندیشی دینی، نظیر هر فعالیت علمی دیگر، قواعد و ضوابط راهبردی‌ای وجود دارد که نواندیش دینی پس از کسب پیش‌نیازهای لازم و پذیرش پیش‌فرض‌های مورد نیاز، باید آنها را در روند مطالعات و پژوهش‌های دین‌پژوهانه خود به کار گیرد تا هم از صحت و درستی مسیری که می‌پیماید و هم از نتایج و نوآوری‌های به دست آمده و اتقان و اعتبار آنها اطمینان حاصل کند. در ادامه، برخی از مهم‌ترین این قواعد بررسی می‌شود:

#### ۱. آغاز کردن از یقینیات

روشن است که در نواندیشی و نوآوری دینی، نتایج و نظریه‌های جدید نباید با یقینیات و ضروریات دین در تعارض باشد. وجود ناسازگاری میان نتایج جدید و گزاره‌های قطعی دین، نشانه نادرستی و اعتبار نداشتن نتایج نواندیشی است. بنابراین، نواندیش دینی باید به گونه‌ای عمل کند که از حصول نتایج درست و سازگار با احکام قطعی دین اطمینان داشته باشد. اما راهکار چیست؟

همان‌گونه که در دانش معرفت‌شناسی ثابت شده است، در هر علمی با دو دسته از قضایا مواجه‌ایم: قضایای بدیهی و قضایای نظری؛ مقصود از قضایای بدیهی قضایایی است که پذیرش آنها نیاز به فکر و استدلال ندارد؛ اما قضایای نظری قضایایی‌اند که تصدیق آنها نیازمند فکر و استدلال است. بدیهیات خود بر دو نوع‌اند: بدیهیات اولیه و بدیهیات ثانویه؛ بدیهیات اولیه که «اولیات» نیز نامیده می‌شوند، قضایایی هستند که پذیرش آنها تنها بر تصور دقیق موضوع و محمول و رابطه میان آنها مبتنی است؛ مانند اصل علیت، اصل امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین و اصل هویت. اما بدیهیات ثانویه قضایایی هستند که تصدیق آنها در گرو به کار گرفتن اندام‌های حسی یا چیزهای دیگری غیر از تصور موضوع و

محمول است. منطق دانان بدیهیات ثانویه را به شش دسته تقسیم کرده‌اند: حسیات، وجدانیات، حدسیات، فطریات، تجربیات و متواترات. اما حقیقت این است که همه این قضایا بدیهی نیستند و تنها دو دسته از قضایا را می‌توان بدیهی به معنای واقعی دانست؛ یکی بدیهیات اولیه و دیگری وجدانیات که انعکاس علوم حضوری می‌باشند. حدسیات و فطریات از قضایای قریب به بدیهی هستند و سایر قضایا را باید از قضایای نظری و محتاج به برهان تلقی کرد.<sup>۹</sup>

از دیدگاه معرفت‌شناسان مسلمان، همه قضایای بدیهی، یقینی و غیرقابل تردیدند؛ اما در قضایای نظری وقتی به یقین می‌رسیم که بتوانیم آنها را به بدیهیات ارجاع دهیم. به عبارت دیگر، معیار صدق و یقینی بودن قضایای نظری، ارجاع آنها به بدیهیات است؛ هم از نظر محتوا و ماده و هم از نظر صورت و شکل، و اگر نتوان قضیه‌ای را به یکی از بدیهیات بازگرداند، صدق آن قضیه احراز نشده و طبعاً برای ما مشکوک خواهد بود.<sup>۱۰</sup> بنابراین، می‌توان گفت کسی که می‌خواهد در یکی از شاخه‌های علوم از جمله علوم دینی به پژوهش بپردازد، با دو دسته از قضایا روبه‌رو است؛ یک دسته از آنها بدیهی یقینی و بی‌نیاز از استدلال‌اند؛ برخی از این قضایا میان تمام علوم مختلف مشترک بوده و در همه آنها به طور یکسان به کار می‌روند؛ نظیر قضیه «اجتماع نقیضین محال است»، «هر چیزی خودش خودش است» و در کل بدیهیات اولیه؛ اما بعضی دیگر از این قضایا اختصاص به دسته و شاخه خاصی از علوم دارند؛ مانند قضایای حسی که فقط در علوم تجربی کاربرد دارند. وظیفه محقق در این قسمت شناخت درست و کامل این دسته از قضایا و پذیرفتن آنها است.

دسته دوم قضایای نظری، و نیازمند به فکر و استدلال هستند که محقق و پژوهشگر برای رسیدن به یقین در آنها، باید از طریق استدلال آنها را به یقینات بازگرداند. البته همه قضایای نظری یک علم به یک صورت نیستند؛ برخی از آنها

با یک واسطه به بدیهیات بازمی‌گردند و برخی با دو واسطه و... به عبارت دیگر، این دسته از قضایا همه نظری‌اند و پذیرش صدق آنها و یا رسیدن به یقین در آنها نیازمند استدلال است، اما در دوری و نزدیکی به یقینات و قضایای پایه با هم متفاوتند؛ برخی از آنها از بعضی دیگر به یقینات نزدیک‌تر و در نتیجه حصول یقین در آنها آسان‌تر است و دسته‌ای از آنها با چند واسطه و استدلال‌های گوناگون و گاه به سختی به بدیهیات ارجاع می‌یابند.

دین نیز هر دو دسته مسائل پیش‌گفته را دارد و پژوهشگر علوم دینی در مطالعات و پژوهش‌های خود باید از قضایای یقینی یا قضایایی که نسبت به سایر قضایا یقینی‌ترند یا کسب یقین در آنها آسان‌تر است شروع کند؛ یعنی باید این قضایا را به منزله پایه و مبنا قرار داده، حرکت ذهنی و فکری خود را از آنها و بر پایه آنها آغاز کند. ابتدا باید این دسته از قضایا را بشناسد و بپذیرد، آن‌گاه به سراغ قضایای نظری و مشکوک رفته و با ارجاع آنها به یقینات از طریق استدلال، آنها را از مشکوک بودن خارج و به یقینی تبدیل کند. بنابراین، حرکت از یقینات به سوی مسائل مشکوک یک اصل روش‌شناختی است که در پژوهش‌های دینی باید رعایت شود. در این صورت هم سریع‌تر و آسان‌تر به نتایج می‌رسیم و هم نتایج تحقیقات ما به واقعیت نزدیک‌تر خواهد بود. افزون بر این، از سازگاری نتایج جدید با گزاره‌های یقینی و قطعی دین اطمینان حاصل خواهد شد.

## ۲. پرهیز از تفسیر به رأی

پیش از این اشاره کردیم که مهم‌ترین و بیشترین آموزه‌ها و معارف دینی ما در قالب متون قرآن و روایات ارائه شده‌اند. راه استفاده از متن نیز فهم و تفسیر آن است؛ اما این تفسیر باید صحیح و روشمند باشد؛ در غیر این صورت، به بدفهمی و ضایع کردن دین خواهد انجامید. تفسیر روشمند قواعد و اصول مشخصی دارد

که در اینجا تنها به یکی از آنها که با موضوع مورد بحث بیشتر ارتباط دارد، می‌پردازیم و آن پرهیز از دخالت دادن پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرض‌های نظری از یک سو و انگیزه‌ها و تمایلات درونی و شخصی از سوی دیگر، در فرآیند فهم و تفسیر متن است. چه بسا آدمی قبل از پژوهش در هر مسئله‌ای دارای یک سلسله پیشینه‌های ذهنی و تمایلات شخصی باشد که اگر در مقام تحقیق آنها را وانهد، نتیجه به دست آمده از پژوهش ناب و بی‌پیرایه نخواهد بود. از این‌روی، دخالت دادن برخی انگیزه‌های درونی مانند شهرت‌طلبی، کسب محبوبیت و جایگاه اجتماعی یا منافع شخصی دیگر در برداشت از دین که انسان را وامی‌دارد به‌گونه‌ای احکام و معارف دینی را توجیه و تفسیر کند که در نهایت به نفع خواسته‌های نفسانی او باشد، «اجتهاد به رأی» نام دارد. این گونه برداشت از دین در حقیقت تحمیل عقیده و نظر خود بر دین است، نه برداشت بی‌طرفانه و حقیقت‌طلبانه از آن.<sup>۱۱</sup>

البته توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه معلومات و پیش‌دانسته‌های محقق که به دنبال فهم و تفسیر دین می‌رود در فهم متن دخالت می‌کند، اما همه دخالت‌ها یکسان و نامشروع نیستند؛ بنابراین، باید انواع دخالت را شناخت. برخی از دخالت‌های دانسته‌های ما مشروع و جایز، و بعضی از آنها ناروا و نادرست است. برای مثال، دخالت آن دسته از معلومات که نقش ابزاری و مقدماتی دارند نه تنها جایز، بلکه لازم است. از جمله این معلومات می‌توان به زبان و ادبیات عرب، اصول و قواعد محاوره عرفی مانند قاعده سیاق، اطلاق و تقیید، توجه به قرائن لفظی و غیر لفظی متن و غیره اشاره کرد.

دسته دیگری از معلومات زمینه استنطاق و پرسش از متن را فراهم می‌سازد. مفسر هرگاه با پرسش‌هایی نوین به دنبال متون دینی برود و با رعایت روش و ضوابط تفسیر به جست‌وجوی پاسخ پرسش‌های خود از متن برآید، این امر

می‌تواند به دریافت‌های نوینی از متون دینی بینجامد. اما باید توجه داشت که در این شیوه، آنچه جایز است، تنها عرضه پرسش به متن دینی و دریافت پاسخ آن از متن دینی با فحص و تحقیق روشمند و کافی است، نه عرضه پرسش و پاسخ به متن. به عبارت دیگر، مفسر نمی‌تواند افزون بر طرح پرسش، پاسخ آن را نیز خود بدهد و مراجعه او به متن دینی تنها برای یافتن مؤید و حدیث یا آیه‌ای باشد که با رأی و پاسخ او هماهنگ باشد. این همان «تفسیر به رأی» است که معنای آن تحمیل رأی و دانسته خویش بر متن دینی است. به عبارت دیگر، مفسر باید توجه داشته باشد که دانسته‌های قبلی او صرفاً ابزار فهم معنا و مقصود متن دینی یا وسیله‌ای برای استنتاج آن هستند، نه اموری که محتوا و معنای متن را رقم زده و نسبت به آن معنا ساز باشند. معنای متن امری متعین و در خود متن نهفته است و مفسر تنها باید آن را کشف کند.<sup>۱۲</sup>

نکته دیگر اینکه «تفسیر به رأی» صرفاً تفسیری نیست که با معنای واقعی متون دینی ناسازگار باشد، بلکه ممکن است تفسیر در عین مطابقت با واقع، تفسیر به رأی به شمار آید. بنابراین، ملاک صحت و صحت نداشتن تفسیر متن دینی، رسیدن یا نرسیدن به معنای واقعی متن نیست، بلکه ملاک روشی است که در فهم متن به کار گرفته می‌شود. هر گاه مفسر از قبل رأی را برگزیند و بدون در نظر گرفتن قواعد و ضوابط فهم یک متن، آن را بر اساس رأی مزبور تفسیر کند، این روش او تفسیر به رأی است؛ هر چند به صورت اتفاقی رأی او با معنای مقصود متن هماهنگ باشد. اما هر گاه رأی پیشین خود را بر متن دینی عرضه کند و با در نظر گرفتن تمام اصول و قواعد فهم آن را تفسیر کند، خواه با رأی پیشین او سازگار باشد یا ناسازگار، این روش او تفسیر به رأی نخواهد بود؛ هر چند به معنای واقعی متن نیز دست نیابد.<sup>۱۳</sup>

بنابراین، نواندیش دینی و کسی که قصد دارد در دین نوآوری کند، باید توجه داشته باشد که از دخالت دادن پیش‌دانسته‌ها و امیال نفسانی در پژوهش‌های دینی پرهیز کرده، متن دینی را بر اساس روش صحیح آن فهم و تفسیر کند؛ در غیر این صورت هر نتیجه و نظریه جدیدی که به دست آورد، نامعتبر خواهد بود.

### ۳. پرهیز از التقاط فکری

التقاط در لغت به معنای برچیدن و از زمین برداشتن است و تفکر التقاطی اصطلاحی است که به گونه‌ای خاص از اندیشیدن اطلاق می‌شود. توضیح اینکه اهل اندیشه و نظر این سخن را که «هر اندیشمندی شایسته است در حوزه تخصصی خویش به اظهار نظر بپردازد» می‌ستایند و معتقدند آنجا که مباحث تخصصی می‌شود، باید از کارشناسان هر فن نظرخواهی کرد. ولی گاه در مقام عمل کسانی یافت می‌شوند که بدون توجه به قاعده عقلانی مزبور، در زمینه‌های گوناگون - که قطعاً همه آنها در حوزه تخصص ایشان نیست - به اظهار نظر می‌پردازند.

این گونه افراد از میان دیدگاه‌هایی که در هر یک از زمینه‌های مختلف ارائه شده است، نظری را پسندیده و برمی‌گزینند و بدون توجه به زیرساخت‌های فکری دیدگاه‌گزینش شده، مجموعه‌ای از نظریه‌ها را به مثابه تفکر خویش انتخاب و به دیگران عرضه می‌کنند که گاه با اندکی دقت، ناهمگونی و حتی تناقض در میان اجزای این تفکر به راحتی قابل شناسایی است.

برای نمونه، از مطالعاتی که در زمینه روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، سیاست، حقوق، فلسفه و دین داشته‌اند، مجموعه‌ای از نظریه‌ها که هر یک برگرفته از گرایشی خاص است فراهم می‌آورند. البته این مجموعه براساس سنجش‌های دقیق و موشکافی در زیربنای فکری نظریه‌ها و در نظر گرفتن سازگاری آنها به



دست نیامده است، بلکه آنچه به مذاق این تدوین‌کننده خوش‌تر آمده، قبول تام یافته، در کنار دیگر نظریه‌ها قرار گرفته است. بزرگترین اشکال این گونه اظهارنظرهای غیرکارشناسانه، ناسازگار بودن آنها با یکدیگر است که به دلیل همین ناسازگاری در اجزا و یا حتی تناقض در میان آنها، هرگز نمی‌تواند مجموعه‌ای منسجم از افکار صحیح پدید آورد.

بنابراین، «تفکر التقاطی» در اصطلاح عبارت است از مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها که از گرایش‌های متفاوت و گاه متناقض برگرفته شده، در کنار هم گرد آمده است و چون بنیان‌ها و زیرساخت‌های این گرایش‌ها و نظریه‌ها، ناهمگون و یا در مقابل هم‌اند، دارندگان تفکر التقاطی بعضاً به ورطه پلورالیسم درافتاده‌اند.

در جامعه اسلامی ما نیز، به‌ویژه در نیم قرن اخیر، این نوع تفکر در میان کسانی که از قوت فکر و قدرت تحقیق علمی لازم برخوردار نیستند، رایج بوده است. کم نیستند افرادی که از یک سو مسلمان‌اند و در مقام سخن حاضر نیستند دست از تمامیت اسلام و عقاید دینی بردارند، اما از سوی دیگر سخت شیفته دیدگاه‌های دیگران در زمینه‌های مختلف‌اند و در عین حال، نه در مسائل دینی تخصص لازم را دارند و نه در همه زمینه‌هایی که در آن به اظهارنظر پرداخته‌اند.

بنابراین، نواندیش دینی باید توجه داشته باشد که با ذهنی انباشته از نظریه‌های مربوط به گرایش‌های گوناگون علمی که بدون تأمل در مبانی و صحت و سقم آنها در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، نمی‌توان به نوآوری در دین پرداخت؛ نتیجه این گونه نوآوری‌ها و نواندیشی‌ها، اغلب ایجاد «بدعت» در دین است؛ یعنی نسبت دادن آنچه از دین نیست به دین. این مسئله محصول اجتهاد به رأی و برداشت التقاطی از منابع دینی است؛ زیرا همان‌گونه که گفتیم، اجتهاد به رأی، دخالت دادن پیشینه‌های ذهنی و نظریات از پیش پذیرفته شده، در برداشت از دین است و این نظریه‌ها نوعاً از مکاتب و گرایش‌های غیردینی و حتی ضددینی

در ذهن پژوهش‌گران حاصل می‌آید؛ و گرنه اگر این امور نیز برآمده از دین و بخشی از آن باشند، هرگز امکان نخواهد داشت که با بخش‌های دیگر دین در تنافی باشند. بنابراین، می‌توان نتیجه تفکر التقاطی را بدعت، و تفکر مزبور را نتیجه دخالت تمایلات نفسانی و سلیقه شخصی در شناخت و تفسیر دین دانست.

باید توجه داشت آنچه صاحبان تفکر التقاطی به دین نسبت می‌دهند، چون قرین فهم سلیم و بی‌طرفانه از دین و همراه با مقدمات و شرایط لازم برای این کار نبوده است، عقلاً و شرعاً نه در مورد خود دارندگان این گونه تفکر و نه در مورد دیگران حجیتی ندارد و هرگز نمی‌تواند مبنای عقیده یا عمل دین‌داران قرار گیرد.

### نتیجه‌گیری

از آنچه درباره نواندیشی دینی به اختصار بیان شد، می‌توان دریافت که این مقوله از سنخ تفکر، به معنای دقیق کلمه بوده، مقصود از آن بازاندیشی در افکار و نظریه‌های گذشتگان - بر مبنای دلایل قطعی‌تر و شیوه‌های صحیح‌تر - به منظور کشف خطاهای آنها و دستیابی به تبیین‌ها و تفسیرهای جدید از دین و آموزه‌های آن است. بنابراین، باید توجه داشت که این مقوله از اهمیت و ظرافت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و این اندازه اهمیت به دلیل حساسیت ویژه‌ای است که در خود دین و دین‌پژوهی وجود دارد و با سرنوشت ابدی انسان و سعادت یا شقاوت اخروی او گره خورده است. از این‌روی، درخور هرگونه دقت و باریک‌بینی و تلاش برای ارائه نوآوری‌های همسان و هماهنگ با اصول و مبانی یقینی دین است. این امر نیز میسر نمی‌شود مگر با شناختن پیش‌نیازها، شرایط،

قواعد و ضوابط، و در کل روش‌شناسی خاص این کار و به کار بردن صحیح و به جای آن در روند مطالعات و پژوهش‌های دینی.

کسی که با رعایت شرایط مزبور اندیشه جدیدی مطرح می‌کند، سخن و نظریه‌اش مسموع و قابل بررسی و مطالعه است. به عبارت دیگر، اگر فکر نو و نظریه جدید بر اساس روش‌شناسی صحیح و رعایت شرایط دیگر مطرح شود، ارزشمند است و نوآوری مقبول و صحیح تلقی می‌گردد، و گرنه هیچ ارزشی نخواهد داشت. آن نوع نوآوری و نواندیشی که نه براساس دلیل و مدرک و به کار بردن روش صحیح، بلکه از روی هوای نفس و به طور دلخواهی صورت پذیرد، بسیار مذموم، و همان است که در تعابیر دینی از آن به «بدعت» تعبیر و در حد کفر و شرک معرفی شده است. در قرآن کریم درباره کسانی که این گونه نوآوری کنند، بالاترین لعن بیان شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

.....پی‌نوشت‌ها

۱. شاله فلیسین، *شناخت روش علوم یا فلسفه علمی*، ترجمه یحیی مهدوی، ص ۶۵.
۲. ترجمه برخی از واژگان بیگانه نیز در این زمینه موجب سوءفهم می‌شود. مثلاً در زبان انگلیسی وقتی می‌خواهند بگویند: تصور می‌کنم قضیه از این قرار است یا گمان می‌کنم چنین و چنان است، گفته می‌شود و ما این را در فارسی به «فکر می‌کنم» ترجمه می‌کنیم در حالی که فکر کردن معنی دیگری دارد و با گمان کردن و تصور کردن فرق می‌کند.
۳. ملا هادی سبزواری، *شرح المنظومه*، ج ۱، ص ۵۷.
۴. اینکه مقصود از یقین در اینجا چیست و یقینی بودن مقدمات دقیقاً به چه معنا است مربوط به منطق و خارج از حوزه بحث ما است. برای نمونه رک: ابن سینا، *الشفاء، المنطق، البرهان*، القاهرة، ۱۳۷۵ق، ص ۵۱ / ملا هادی سبزواری، *شرح المنظومه*، ج ۱، ص ۳۲۳ / محمدبن حسن الطوسی، *اساس الاقتباس*، ص ۳۴۲ و ۳۶۰.
۵. در اینجا تأکید ما بیشتر بر دین اسلام است.
۶. البته مقصود نوآوری در خود گزاره‌های یقینی است، اما در ادله یا احیاناً در روش‌های اثبات آنها نوآندیشی و نوآوری ممکن است.
۷. این نکته با توجه به این مطلب اهمیت می‌یابد که در زمینه تحقیقات علمی و فلسفی معمولاً در هر عصری و قرنی و یا در هر برهه‌ای از تاریخ، اعم از کوتاه یا طولانی، یک شخصیت برجسته‌ای وجود دارد که واجد افکار قابل قبول و مورد احترامی است و شاگردان او و آیندگان به دلیل عظمت آن شخصیت یا احترامی که برای او قائل‌اند، یک نوع چارچوبی برای افکار خود ترسیم می‌کنند و حتی‌المقدور از چارچوب فکری شخصی که بنیانگذار آن طرز تفکر است فراتر نمی‌روند. مثلاً در دوران فلسفه یونان پیش از میلاد، افلاطون و ارسطو دو شخصیتی بودند که در آن سرزمین خیلی برجسته بودند و سال‌های متمادی، بلکه قرن‌ها افکار اینها یک چارچوبی را برای تفکر فلسفی ترسیم می‌کرد و دیگران حتی آیندگان معمولاً از این چارچوب فراتر نمی‌رفتند، به گونه‌ای که یا در زمره طرفداران افلاطون به حساب می‌آمدند یا طرفداران ارسطو. این جریان دست‌کم تا چهار یا پنج قرن ادامه داشته، فیلسوفان بعدی به نوعی مقلد آنها و تحت تأثیر افکار آنها بوده‌اند؛ یعنی کسی جرأت نمی‌کرد که در مقابل آنها حرف جدیدی مطرح یا افکار آنها را نقد کند، مخصوصاً اگر نقد متوجه هر دوی آنها می‌بود؛ یعنی گمان می‌کردند اگر حرفی باشد، آنها باید گفته باشند. حتی اگر احیاناً می‌دیدند در جایی سخن اشتباهی گفته‌اند می‌گفتند ما بد فهمیده‌ایم چون امکان ندارد افرادی همچون افلاطون یا ارسطو اشتباه کرده باشند. قرن‌ها می‌گذشت تا اینکه شخصیت ممتاز و برجسته دیگری پیدا می‌شد که نبوغ خاصی داشت و به هر دلیل شهرتی پیدا می‌کرد و به خود اجازه می‌داد که فکر نوی را عرضه کند و آن چارچوب را بشکند. باز هم این روند چندی ادامه پیدا می‌کرد تا شخصیت دیگری ظهور کند. این یک مسأله روانی است که انسان در مقابل شخصیت‌های بزرگی که در یک علمی پیشرفت زیادی کرده‌اند حتی به خود اجازه ندهد و این جرأت را نداشته باشد که در صحت سخن آنها تشکیک کند. افراط در این کار موجب نقص در پیشرفت علم می‌شود و باعث می‌شود که در مدت نسبتاً طولانی تفکرات علمی و فلسفی دچار نوعی رکود شده و در همان چارچوبی که ترسیم شده بود باقی بمانند.
۸. برای اثبات وجود گزاره‌های ثابت در دین رک: محمدتقی مصباح، *نظریه سیاسی اسلام*، ج ۱، ص ۱۱۶ - ۱۱۷.

۹. محمدتقی مصباح، *آموزش فلسفه*، ج ۱، ص ۲۳۷.
۱۰. همان، ص ۲۵۲.
۱۱. محمدتقی مصباح، *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، ج ۳، ص ۴۴.
۱۲. علی ربانی گلپایگانی، *هرمنوتیک و منطق فهم دین*، ص ۳۳۲ / مهدی هادوی تهرانی، *مبانی کلامی اجتهاد*، ص ۹۷ - ۹۸ / احمد واعظی، «قرائت‌پذیری دین»، *قیاسات*، سال پنجم، زمستان ۷۹، ش ۱۸، ص ۶۸ - ۶۹
۱۳. علی ربانی گلپایگانی، *هرمنوتیک و منطق فهم دین*، ص ۳۳۰



## منابع

- حسین زاده، محمد، *پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
- حسین زاده، محمد، *درآمدی بر معرفت‌شناسی و مبانی معرفت دینی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج سوم، ۱۳۸۷.
- حسینی قائم مقامی، «ضابطه‌های نواندیشی دینی»، *نقد*، سال هفتم، ش ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان ۸۲، ص ۱۲۷-۱۴۲.
- ربانی گلپایگانی، علی، *هرمنوتیک و منطق فهم دین*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۸۳.
- سبزواری، حاج ملا هادی، *شرح المنظومه*، تهران، ناب، ۱۳۶۹.
- شاله فلیسین، *شناخت روش علوم یا فلسفه علمی*، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- لاریجانی محمدجواد، «روش‌شناسی رئالیستی مطالعات دینی» *اندیشه حوزه*، سال هشتم، شماره اول و دوم، شماره ۳۵-۳۶، از مرداد تا آبان ۱۳۸۱، ص ۳۱-۵۱.
- مصباح، محمدتقی، «منطق فهم قرآن»، *قیسات*، سال پنجم، زمستان ۷۹، ص ۳۵-۲۷.
- مصباح، محمدتقی، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ج هشتم، ۱۳۷۷، ج ۱.
- مصباح، محمدتقی، *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج هفتم، ۱۳۸۰، ج ۳.
- مصباح، محمدتقی، *تعدد قرائت‌ها*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
- مصباح، محمدتقی، *چکیده‌ای از اندیشه‌های بنیادین اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
- مصباح، محمدتقی، *نظریه سیاسی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج چهارم، ۱۳۸۰.
- هادوی تهرانی، مهدی، *مبانی کلامی اجتهاد*، قم، خانه خرد، ج دوم، ۱۳۸۱.
- واعظی، احمد، «قرائت‌پذیری دین»، *قیسات*، سال پنجم، زمستان ۷۹، ص ۷۳-۵۹.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی